

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در روایاتی بود که در منابع اهل بیت علیهم السلام در رابطه با شورا آمده و اینکه بینیم آیا این روایات درباره شورای حکومتی (شورای قبل الحکم یا شورای مع الحکم) آمده است؟ در بررسی که شد، روایاتی را بحث کردیم و گفتیم این دسته از روایاتی که قبلاً به آن‌ها متعرض شدیم، در مقوله شورای قبل الحکم یا شورای مع الحکم وارد نشده است؛ یعنی آن شورایی که بخواهد حاکم تعیین کند و یا اینکه خود حکومت شورایی شود. گفتیم روایات گذشته در این باره نیست اما دو سه روایت باقی ماند که گفتیم ممکن است گفته شود از این تعداد روایت، دو مورد آن مربوط به شورای قبل از حکم است؛ یک مورد آن ممکن است ادعا شود مربوط به شورای حکومتی است. اولین روایتی که می‌توان ادعا کرد یا ادعا شده که مربوط به شورای تعیین حاکم است، فرمایشی از امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در نهج البلاغه وارد شده است.

البته این مطلب را ما قبلاً هم بحث کرده‌ایم؛ ولی در اینجا به مناسبت بحث شورا مطرح می‌کنیم. در این مقطع چنین آمده است: «عنه عليه السلام من كتاب له إلى معاوية: إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ». خطاب به معاویه در نامه‌ای چنین می‌فرماید: تویی که از بیعت من سرباز می‌زنی و بیعت با من را نافذ بر خود نمی‌دانی، بدان با من، کسانی بیعت کردند که قبل از آن با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند. چگونه بیعت با ابوبکر و عمر را بر خود نافذ می‌دانستی ولی این بیعت را نافذ نمی‌دانی؟ «عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَوْهُ إِمَاماً كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضاً». «همچنین عنه عليه السلام: «بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتَبَ فَإِنْ أَبِي قُوتِلَ وَ لَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَتَعَقَّدُ حَتَّى يَخْضَرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ [مَا] فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ وَ لَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ»<sup>۱</sup>.

پس در ادامه همان نامه به معاویه این جمله را می‌فرماید: «إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَوْهُ إِمَاماً كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضاً». گفته می‌شود این روایت دلالت بر آن دارد که اگر مسلمین اجتماع کرده و شورای اجتماعی تشکیل دهند و کسی را انتخاب کنند «كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضاً» این مورد رضایت خداوند است و به اصطلاح چنین حکومتی نافذ است. بنابراین این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه

۱. نهج البلاغة (للصبيحي صالح)، ص: ۳۶۶ و ۳۶۷

۲. همان: ۲۴۷ و ۲۴۸

با شورایی است که حاکم را تعیین می‌کند و جالب این است که در روایات اهل سنت ما هیچ چیزی نداریم که دلالت بر این داشته باشد که شورا می‌تواند حاکم را تعیین کند اما در روایات اهل بیت علیهم السلام امثال این روایت دو یا سه مورد - که آن‌ها را می‌خوانیم - آمده است.

بنابراین چون می‌فرماید: «إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا» دلیل بر این است که به وسیله شورا می‌توان حاکم تعیین کرد و شورا می‌تواند در تعیین حاکم نقش داشته باشد و معین حاکم که به وسیله شورا انتخاب می‌شود، مشروع خواهد بود.

در اینجا به چند مطلب اشاره می‌کنیم در این باره که این استدلال درست نیست. اولاً - همان‌طور که قبلاً بیان کردیم - این نصوص و آن آیات و روایات قطعی و متواتره، دلالت بر این دارد که مسئله حکم و حکومت و ولایت امر باید از سوی خدا بوده و جز از سوی خدا نمی‌تواند باشد. این مسئله، مفروغ عنه است و از آن فراغت حاصل شده که خدای متعال تا روز قیامت حاکم آن را تعیین کرده است. ما روایات زیادی بلکه آیات قرآنی فراوانی را ذکر کردیم که این روایات از قطعیتی است که جای بحث ندارند؛ بنابراین این روایت با آن همه نصوص قطعی نمی‌تواند معارضه کند. آن نصوص قطعی هم متواتر بین همه مسلمین است چون قبلاً درباره آن بحث کرده‌ایم و لذا دوباره تکرار نمی‌کنیم؛ نص صریح قرآن کریم، نصوصی که از روایات معصومین بیان شده است. در فرض تعارض، این روایتی که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است، باید گفت یا به خاطر تقیه مطرح شده و باید دلالت آن مطرح شود و یا اینکه صدور آن از حضرت صحیح نیست؛ به عبارتی یا باید در سند خدشه کرده و سند آن را ثابت کرد یا اینکه باید از نظر دلالت آن را تعبیر کرد که با آن نصوص قطعی تعارض نداشته باشد.

مطلب دوم اینکه اساساً اگر این نحو از بیان از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام و گاهی از سوی صدیقه کبری سلام الله علیها و یا ائمه دیگر صادر شود مبتنی بر یک اصول و روشی است که ائمه اطهار علیهم السلام ما داشته‌اند؛ بلکه خدای متعال قبل از معصومین از این روش استفاده می‌کرده و آن روش جدال با خصم است. وقتی می‌خواهید با دشمن و کسی که شما را قبول ندارد مجادله کنید، بهترین روش این است که از آن چیزی که خود او ادعا می‌کند، علیه او استفاده شود. ما گاهی گفته‌ایم: به احتمال قوی آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام که فرمود: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ \* فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ»<sup>۱</sup> تا آخر آیات از این مقوله است. مقوله جدل و

استدلال جدلی؛ یعنی اینکه بگویند من بر اساس جدل حرف تو را می‌پذیرم؛ یعنی حرف تو را بر مبنای مجادله می‌پذیرم. فرض می‌گیرم که حرف تو درست باشد پس بر اساس حرف تو، وارد بحث می‌شوم و بعد با همین شیوه خصم را محکوم می‌کند. می‌گوید: «هَذَا رَبِّي» ولی بعد می‌گوید: «أَفَلَّ» پس به خاطر همین معلوم می‌شود که این خدا نیست. ائمه اطهار علیهم السلام هم این شیوه را به کار گرفته‌اند. متون زیادی نقل شده است از اینکه چگونه معاویه بن ابی سفیان از مقوله شورا برای کوبیدن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و برای زیر سؤال بردن مشروعیت خلافت ایشان استفاده می‌کرده است.

البته قبل از اینکه به این نکته اشاره شود باید این مطلب را عنوان کنیم که متأسفانه بعد از خلیفه دوم (عمر بن خطاب) شیوه‌ای که نزد بنی‌امیه و خلفای بنی‌امیه رایج شد این بود که سنت عمر و سنت شیخین را به عنوان یک منبع از منابع تشریع مورد تأکید قرار می‌دادند؛ یعنی اینکه آن را هم در مقابل سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کتاب خدا، منبع تشریع قرار دادند و عمر را مشرّع مطرح می‌کردند. حتی این عنوان «سنی» که به اهل سنت می‌گویند، منظورشان سنت شیخین است و نه سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. این کلمه اهل السنة والجماعة که از زبان معاویه آمد بلکه از دوران عثمان مطرح شد؛ منظور همان سنت شیخ است که عبدالرحمان بن عوف در آن شورای شش نفره عمر به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: که اگر سنت شیخین را قبول داری، با تو بیعت می‌کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نه! من از سنت شیخین بی‌نیاز هستم. به عثمان گفت و او قبول کرد. پایه سنت شیخین از اینجا گذاشته شد و بر اساس این سنت شیخین مسئله شورای شش نفره عمر را تبدیل به سنت کرد؛ گفتند حالا که عمر شورا تأسیس کرده است، پس باید حکومت همیشه بر اساس شورا باشد.

البته این را هم قبلاً گفتیم که شورای شش نفره عمر، شورا نبود؛ بلکه تعیین بود؛ تعیین فرد خاصی به وسیله عبدالرحمان بن عوف بود. بر این اساس بنی‌امیه دو کار انجام دادند؛ یکی که آمدند اصل سیره شیخین را ملاک تشریع قرار داده و حتی آن را بر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن مقدم دادند؛ یعنی سیره عمر بن خطاب را نافذ و مخصص و مقید نصوص قرآن کریم و نصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار دادند و آن این را حجت کردند و این مبدأ تحریف دین شد. یکی از مبادی تحریف دین در تاریخ اسلام ما، همین بود که آمدند و سنت شیخین را تبدیل به منبع تشریع کردند. برای مثال صلاة التراويح و تحریم متعه از همین جا پیش آمد. خیلی از چیزها از اینجا به وجود آمد و این داستان مفصلی داشته و نیاز به تحقیق دارد که تحقیق هم درباره آن نشده است. این هم از جاهایی است که نیاز به تحقیق دارد که بر اساس منابع تاریخی بحث کند که چگونه سنت شیخین جایگزین سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حکومت

بنی‌امیه شد و متأسفانه اسلام سنی و اسلام عامه جافتاد و سنت شیخین، سنت اصلی قرار گرفت. در تمام منابع اهل سنت و اهل شیعه وجود دارد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم صلاة التراويح را به جماعت نخواندند و نهی کردند از اینکه این نماز (نماز شب و نمازهای شب‌های ماه رمضان) به جماعت خوانده شود. ولی خلیفه دوم گفت که باید به جماعت خوانده شود. به او گفتند این بدعت است و او گفت: «نعم البدعة هذه»<sup>۱</sup> این بدعت خوبی است. لذا این مسئله در فقه اهل سنت رایج شد که آیا ما بدعت حسنه هم داریم یا خیر؟ یعنی اینکه همه بدعت‌ها باطل نیست و ما بدعت حسنه هم داریم که از جمله بدعت‌های حسنه، همین بدعت است.

در روایات از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داریم که نشان داده می‌شود چگونه سنت عمر در زمان عثمان ترویج داده شد؛ برای اینکه سنت شیخین کاملاً جا بیفتد و به عنوان یک منبع تشریع تلقی شود. این را مرحوم کلینی در روضه الکافی، جلد هشتم در اوایل آن خطبه‌ای از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند -سند آن هم سند معتبر و خوبی است- که در آن خطبه حضرت بیان می‌کنند: چرا بعضی از کارهایی که خلفای قبل از ایشان انجام دادند و برخلاف کتاب خدا و سنت رسول خدا بود را لغو نکردند. مضمون فرمایش حضرت این است که من می‌خواستم از نماز تراویح جلوگیری کنم [اما نگذاشتند]. البته در روایات دیگر داریم که حضرت امام مجتبی علیه السلام را به مسجد فرستاد و به مردم گفت: نمازهای تراویح را به جماعت نخوانید زیرا باطل است گوش نکردند، فریاد برآمد: «وا سنة عمرا، فخشيت ان يتفرق عسکری» خوف پیدا کردم که اگر اصرار کنم، شیرازه لشکر من از هم پاشد. ببینید مسئله سنت عمر و سنت شیخین در جامعه آن روز چقدر

۱. وَ مِنْ هَذَا التَّوَعُّقِ عُمَرُ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: نَعِمَتِ الْبِدْعَةُ هَذِهِ، لَمَّا كَانَتْ مِنْ أَعْمَالِ الْخَيْرِ وَ دَاخِلَةً فِي حَيْزِ الْمَدْحِ سَمَّاهَا بِدْعَةٍ وَ مَدَحَهَا لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لَمْ يَسْتَنْهَآ لَهُمْ، وَ إِنَّمَا صَلَّاهَا لِيَالِي ثُمَّ تَرَكَهَا وَ لَمْ يُحَافِظْ عَلَيْهَا وَ لَا جَمَعَ النَّاسُ لَهَا وَ لَا كَانَتْ فِي زَمَنِ أَبِي بَكْرٍ وَ إِنَّمَا عُمَرُ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، جَمَعَ النَّاسَ عَلَيْهَا وَ نَدَبَهُمْ إِلَيْهَا فَبَهَذَا سَمَّاهَا بِدْعَةٍ، وَ هِيَ عَلَى الْحَقِيقَةِ سُنَّةٌ لِقَوْلِهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَ سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي وَ قَوْلُهُ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي: أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ، وَ عَلَى هَذَا التَّأْوِيلِ يُحْمَلُ الْحَدِيثُ الْآخَرُ: كُلُّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٍ، إِنَّمَا يُرِيدُ مَا خَالَفَ أَصُولَ الشَّرِيعَةِ وَ لَمْ يُوَافِقِ السُّنَّةَ، وَ أَكْثَرُ مَا يُسْتَعْمَلُ الْمُتَّبَدُّعُ عُزْفًا فِي الدِّمِّ»

و سخن عمر که گفت: «این بدعت خوبی است»، از همین نوع است. از آنجایی که عمل عمر از افعال خیر بوده و داخل در مدحیات بوده است، هم گفته بدعت است و هم گفته بدعت خوبی است. بدعت گفت، چون پیغمبر نماز تراویح را سنت قرار نداد، فقط چند شبی خواند و ترک کرد و مردم را بر این نماز جمع نکرد. در زمان ابوبکر هم خوانده نشد و فقط عمر نماز جماعت تراویح را برپا کرد و مردم را بر اقامه آن تحریک کرد. لذا گفت این نماز، بدعت است. البته در حقیقت این بدعت، سنت است؛ زیرا پیغمبر گفت: «بر شما باد پیروی کردن از سنت من و سنت خلفای هدایتگر بعد از من» و همچنین گفت: «بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید. بنابراین مطلب، این روایت پیامبر که گفت: «هر چیز جدیدی که ایجاد شود، بدعت است» مرادش هر چیزی است که مخالف اصول شریعت بوده و موافق سنت نباشد و در عرف عرب، کلمه بدعت، اکثراً در ذم استعمال می‌شود.

جا افتاده بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: من خوف پیدا کردم که اگر تأکید و اصرار کنم، شیرازه لشکر من از هم بپاشد.

لذا مسئله سنت عمر و سنت شیخین را این طور جانداخته بودند. آن وقت معاویه در مقابل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مسئله شورا را به عنوان سنت شیخین ذکر کرد. کسی که شورا را به عنوان یک روش حکومتی در جامعه اسلامی مطرح کرد، حتی خود عمر هم نبود. عمر این کار را انجام داد اما اینکه تأکید کند که همیشه حکومت باید شورایی باشد، کاری بود که معاویه انجام داد. نصوص آن را در کتاب نظریة الحکم آورده ایم که چگونه معاویه به سعد بن وقاص و عایشة نامه و طلحه نامه و به سراسر جهان اسلام مخصوصاً کسانی که می خواست آن ها را به جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام تحریک کند، نامه نوشت که حکومت باید شورایی بین مسلمانان باشد. لذا چون چنین چیزی را معاویه در سراسر جهان اسلام جانداخته بود و این شعار را می داد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از باب جدل به او فرمود: تو که می گویی شورا، اگر بنا باشد که شورای انجام شود باید شورای مهاجرین و انصار باشد و این شورا انجام گرفته است؛ مهاجرین و انصار در مدینه جمع شدند و همگی من را برای خلافت من انتخاب کردند. این شورای که تو می گویی، شورای چه کسی است؟

لذا این از باب جدل است؛ یعنی آنچه را که تو به عنوان مبنا و ملاک مشروعیت حکومت مطرح می کنی و بر روی آن تأکید داری، اتفاق افتاده است؛ «إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا». این اجتماع و این شورا که تو می گویی، حاصل شده است؛ آن ها من را به عنوان امامت انتخاب کردند، دیگر حجت تو چیست؟ پس این شیوه سخن، شیوه استدلال جدلی برای محکوم کردن خصم است با همان دلیل و مدعایی که او می پذیرد. بنابراین نمی تواند دلیلی بر آن باشد که امیرالمؤمنین علیه السلام شورا را به عنوان مبنای حاکمیت پذیرفته باشد بلکه از باب استدلال جدلی علیه خصم است.

مطلب سوم؛ گفتیم اساساً در این نص چنین دارد: «فإن اجتمعوا على رجل» چه کسی؟ مهاجرین و انصار. در بین مهاجرین و انصار چه کسی است؟ علی بن ابی طالب علیه السلام و حسنین علیهما السلام هستند. حضرت می فرماید اگر مهاجرین و انصار اجتماع کردند که در بین آن ها من معصوم هستم، «كان ذلك لله رِضًا» اگر جمعیتی که در بین آن ها معصوم وجود دارد، کسی را به عنوان امام معرفی کند، این همان امامی است که خدای متعال معین کرده است. خلاصه گفتیم در این نص یک عبارتی به کار برده شده که در آن این ظرافت ها وجود دارد:

اولاً استدلال جدلی است؛ یعنی بر مبنای ادعایی است که خود معاویه انجام می‌داده و از ادعای او برای محکوم کردنش استفاده شده است. دیگر اینکه مطلب طوری مطرح شده که حق هم هست؛ می‌گوید: «فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ» یعنی چه کسی؟ شورای مهاجرین و انصار، «إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا» اشاره به این نکته دارد که اجتماع مهاجرین و انصار در آن زمان، اجتماعی است که در آن معصوم وجود دارد؛ یعنی وجود امیرالمؤمنین علیه السلام و امام مجتبی و امام حسین علیهما السلام. پس اینکه می‌فرماید: «فَإِنْ اجْتَمَعُوا» غیر از آن است که یک شورایی تشکیل شود و این شورا بخواهد حاکم را تعیین کند. شورایی که امام معصوم در آن باشد؛ یعنی امام معصوم حکم خدا را در بین کسانی که در این شورا شرکت می‌کنند، بیان می‌کند و حکمی که امام معصوم تعیین کند، همانی است که خدای متعال تعیین کرده است.

**یکی از حضار:** اگر از باب جدل باشد، خصم عصمت را نمی‌پذیرد و برای آن ارزشی قائل نیست.

**استاد:** اخمص ارزش قائل نیست، اما واقع چه؟ چرا حضرت فرمود: «كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا» ما می‌گوییم این عبارت نشان‌دهنده آن است که چرا خداوند به چنین امری راضی است؟ چون در چنین اجتماع و شورایی معصوم وجود دارد، لذا «كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا».

- این به استدلال برهانی برمی‌گردد و نه به استدلال جدلی.

**استاد:** آن استدلال جدلی که حرف قبلی ما بود اما این مطلب، مطلب بعدی است که عنوان می‌کنیم. ما ابتدا گفتیم اولاً استدلال جدلی است؛ یعنی بر اساس آن ادعایی است که خود خصم آن را مطرح می‌کند و حرف خود را بر آن مبتنی می‌کند. مطلب اول این بود که آن‌ها چطور سعی کردند که سنت شیخین را جایندازند و برای تشریع دین و اخذ دین در کنار کتاب و سنت از آن استفاده کنند و روش امیرالمؤمنین علیه السلام مقابله با چنین مسلکی بود. تنها کسی که در مقابل این مطلب ایستادگی کرد امیرالمؤمنین علیه السلام بود که از مسئله شورای شش نفره عمر در برابر این مطلب ایستاد. اگر حضرت می‌خواست که ایستادگی نکند، می‌توانست ولو به طور تقیه، یا هر چیز دیگری بر مبنای مصلحت بگوید که این مسئله سنت شیخین را می‌پذیریم. بر اساس مصلحت بپذیریم و بعد که حکومت به دست ما افتاد، بگوییم مصلحت بود. اما حضرت حتی در مقابل آن ایستاد و اصل دولت و حکومت و خلافت را فدای ایستادگی در برابر چنین روشی نکردند تا ثابت کنند که این روش، روش درستی نیست.

این مسئله که ما عرض می‌کنیم داستان مفصلی است؛ یعنی یکی از مسائلی است که باید در علم الحديث بحث شود. من گاهی گفته‌ام که علم الحديث باید از نو نوشته شود؛ چون قواعد حدیثی در آن به درستی تبیین نشده است. علم حدیث ما، علم مصطلحات حدیثی است و نه علم قواعد حدیث. یکی از قواعد مهم علم حدیث همین است که ببینیم در تاریخ حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله چه اتفاقاتی افتاده است.

دو نفر این مطلب را به خوبی حل‌جی کرده‌اند و من توصیه می‌کنم دوستان به این دو کتاب مراجعه کنند؛ یکی علامه امینی در جلد اول الغدير. اگر کسی می‌خواهد تاریخ حدیث و تحریفاتی که در حدیث ایجاد شد و اینکه چه اتفاقی افتاده است را بداند، یکی از منابع خوب برای این کار جلد اول کتاب الغدير از علامه امینی است. کتاب دیگر، کتاب «عبدالله بن سبا» از مرحوم علامه عسکری است که فوق‌العاده کتاب ارزشمندی است. البته نه تنها این کتاب ایشان، بلکه کتاب «القرآن الکریم و روایات المدرستین» که از کتاب‌های ایشان است [هم خوب است]. این مرد بزرگ؛ یعنی علامه عسکری خدمت بزرگی به حدیث شیعیه بلکه کلاً به حدیث اسلام و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کرده است. شاید اگر من ادعا کنم که در طول تاریخ اسلام کسی همچون علامه عسکری در تنقیح و در پالایش حدیث رسول الله کارنکرده است، ادعای گزافی نیست. کتاب سوم ایشان، «کتاب ۱۵۰ صحابی ساختگی» که این البته ترجمه کتاب عربی ایشان به اسم «خمسون ومائة صحابی مختلق» است؛ یعنی ۱۵۰ صحابی ساختگی که اصلاً وجود خارجی ندارند اما به عنوان صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جانداختند و از آن‌ها برای تحریف سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت نقل کردند.

خلاصه، این مسئله تحریف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مسئله مهمی است. کتاب «القرآن الکریم و روایات المدرستین» مربوط به روایاتی است که در دو مکتب، مکتب خلفا و مکتب اهل بیت علیهم السلام پیرامون خود قرآن کریم روایت شده و کار بسیار ارزشمند و نابی است و در تاریخ اسلام نظیر ندارد. این سه کتابی که ایشان دارد یعنی؛ «القرآن الکریم و روایات المدرستین»، «خمسون ومائة صحابی مختلق» و سومی باید خلاصه نویسی می‌شد و به عنوان کتاب درسی در حوزه‌ها رواج پیدا می‌کرد؛ چون اساس فهم حدیث و پالایش حدیث در این سه کتاب و همچنین در جلد اول کتاب الغدير طراحی شده است.

خلاصه یک چالش عجیب و یک نبرد بسیار سهمگینی امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام در پالایش حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مقاومت و ایستادگی در برابر تحریف سنت ایشان و اسلام انجام دادند که داستان آن طولانی است. و صلی الله علیه و آله و سلم